

ویژگی‌های زمامدار اسلامی در عصر غیبت، از منظر قرآن و روایات

غفار شاهدی *

چکیده

در این مقاله سعی شده است ویژگی‌ها و شرایط زمامدار اسلامی در عصر غیبت از منظر قرآن و سنت مورد بررسی قرار گیرد. برای رسیدن به این مقصود، پس از تعریف سیاست، نظام سیاسی و حکومت اسلامی؛ این ادعا مطرح شده که بر اساس دلایل عقلی و اصول قانون اساسی، حاکم اسلامی باید حداقل سه شرط اساسی «فقاہت»، «عدالت» و «کفایت» را داشته باشد. سپس به اثبات آن دلایل در قرآن و سنت با روش کتابخانه‌ای پرداخته شده است؛ به این صورت که نخست ادله قرآنی در دو بخش ادله اثباتی و سلبی مورد بررسی قرار گرفته؛ سپس ادله روایی به همین شکل مطرح و ثابت گردیده که مشروعیت زمامدار اسلامی در عصر غیبت، با احراز شرایطی چون فقاہت، عدالت و کفایت به دست می‌آید و با مقبولیت مردمی به فعلیت و کارآمدی می‌رسد.

واژگان کلیدی: زمامدار، حکومت اسلامی، فقاہت، عدالت، کفایت، عصر غیبت.

«سیاست» در لغت، به معنای اصلاح امور خلق و اداره کردن کارهای مملکت، حکومت کردن بر مردم، حسن تدبیر و... است (خلیل جر، ۱۳۷۳: ۱۲۲۸ و عمید، ۱۳۶۱: ۶۴۶). سیاست در اصطلاح غیر اسلامی، به معنای مدیریت و تدبیر امور جامعه برای اصلاح دنیای مردم است. در این اصطلاح:

سیاست علمی است که همه شکل‌های رابطه‌های قدرت را در زمان‌ها و مکان‌های گوناگون بر می‌رسد و جهت و چگونگی اعمال این قدرت را می‌نمایاند (ابوالحمد، ۱۳۷۰: ۳۳).

در این تعریف، سیاست با حکومت مترادف است.

از آن‌جا که رشد و کمال و سعادت در دیدگاه‌های اعتقادی نظام‌های سیاسی یکسان نیست؛ برخی آن را به رشد و تعالی از طریق ارزش‌های الهی و برخی دیگر به بهره‌برداری از امکانات مادی دنیا تعریف می‌کنند. با این پیش‌فرض می‌توان معنای عامی را برای سیاست در نظر گرفت و سپس بر اساس دیدگاه‌های اعتقادی نظام‌های سیاسی، آن را به صورت خاص معنا کرد. سیاست در معنای عام خود، تدبیر امور جامعه بر اساس قانون مشخص به رهبری افرادی مشخص برای رسیدن به هدفی مشخص است. با توجه به این تعریف عام، اگر محتوای قانون، الهی باشد یا بشری؛ قانون‌گذار، خدا باشد یا انسان؛ هدف، قرب الهی باشد یا سود و لذت؛ تعریف سیاست متفاوت خواهد شد و لذا چندین نوع سیاست خواهیم داشت که یکی از آن‌ها سیاست در اصطلاح خاص اسلامی است؛ که محور بحث ما در این مقاله است. سیاست در اصطلاح اسلامی به معنای مدیریت صحیح و تدبیر امور جامعه برای اصلاح دنیا و آخرت مردم است که بر اساس قانون الهی و حاکمان مآذون از طرف خدا برای رسیدن به کمال نهایی انسان اعمال می‌شود. در این تعریف، سیاست با ولایت و امامت مترادف می‌باشد.

در تعریف سیاست اسلامی، بر خلاف نگرش غربی و غیراسلامی آن، بر عنصر هدایت، اصلاح و ارشاد جامعه در سایه هدایت‌های الهی تاکید می‌شود. لذا دانشمندان

اسلامی در تعریف سیاست گفته اند:

سیاست، یعنی اصلاح و تربیت مردم از طریق ارشاد و هدایت کردن آن‌ها به سوی راهی که باعث سعادت دنیا و آخرت آن‌ها می‌گردد.^۱

افلاطون می‌گوید:

حکومت خوب، حکومتی است که بتواند افعال و سنت‌ها و ملکات ارادی را که در پرتو آن‌ها می‌توان به سعادت حقیقی رسید؛ در مردم جایگزین کند (فارابی، ۱۳۴۸: ۱۰۸).

غزالی می‌نویسد:

سیاست، در استصلاح مردم [است] و نمودن بدیشان راه راست که نجات دهنده است در دنیا و آخرت... (غزالی، ۱۳۸۴، ج ۱: ۵۵).

امام خمینی علیه السلام نیز در این باره می‌نویسد:

سیاست، این است که جامعه را هدایت کند و راه ببرد؛ تمام مصالح جامعه را در نظر بگیرد و تمام ابعاد انسان و جامعه را در نظر بگیرد و این‌ها را هدایت کند به طرف آن چیزی که صلاحشان است. صلاح ملت هست؛ صلاح افراد هست و این مختص به انبیا است. دیگران این سیاست را نمی‌توانند اداره کنند؛ این مختص به انبیا و اولیا است (امام خمینی، ۱۳۶۸، ج ۱۳: ۲۱۸).

با توجه به تعریف سیاست اسلامی، نظام سیاسی اسلامی نیز به معنای کیفیت تنظیم، سازماندهی و اداره امور ارتباطی، فرهنگی و اقتصادی جامعه اسلامی، بر مبنای دین و شریعت اسلامی برای رسیدن به کمال و ارزش‌های والای انسانی است.^۲

بر همین اساس، حکومت نیز، در معنای اسلامی خود عبارت است از مجموعه افراد، منصب‌ها و ارگان‌هایی که دست اندرکار اداره کشور می‌باشند؛ ارگان‌هایی که در کشور ما،

۱. «انَّ السِّيَاسَةَ الْمَطْلُوقَةَ هِيَ اسْتِصْلَاحُ الْخَلْقِ بِارْشَادِهِمْ إِلَى الطَّرِيقِ الْمُنْجِي فِي الْعَاجِلِ وَالْآجِلِ عَلَى الْخَاصَّةِ وَالْعَامَّةِ فِي ظَوَاهِرِهِمْ وَبَوَاطِنِهِمْ»؛ ر.ک: سجادی، سیدجعفر، فرهنگ معارف اسلامی.
۲. در مقابل آن، نظام سیاسی غیر دینی قرار دارد که بر مبنای مادی استوار است و هیچ گونه ارتباطی با دین و ترویج و اجرای شریعت نداشته، بلکه به مقررات غیر دینی مقید است.

رهبری، قوای سه گانه و نهادهای وابسته به آن‌ها و نیز ساختارهای امنیتی جامعه را شامل می‌شود.

بنابراین، نظام سیاسی و سیاست در تعریف خاص خود که ویژه جامعه دینی است، با تشکیل حکومت اسلامی ملازمه دارد؛ زیرا تحقق سیاست اسلامی در جامعه، جز با تشکیل حکومت اسلامی امکان پذیر نیست.

استدلال این ادعا نیز چنین است:

۱. اسلام، دین جهانی و جاودانی است و احکام آن برای همه زمان‌ها و از جمله زمان حاضر و جامعه ما قابلیت اجرایی دارد.

۲. اسلام بر خلاف ادیان دیگر، دارای احکام سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، قضایی و غیره است که باید در جامعه اجرا شوند؛ احکامی مانند عدالت، مبارزه با ظلم، اجرای حدود و دیات، آمادگی دفاعی و جهاد.

در نتیجه، اجرای قوانین مذکور بدون تشکیل حکومت اسلامی ممکن نیست.

امام خمینی علیه السلام در این باره می‌نویسد:

احکام اسلامی، اعم از قوانین اقتصادی و سیاسی و حقوقی، تا روز قیامت باقی و لازم الاجراست... این بقا و دوام همیشگی احکام، نظامی را ایجاب می‌کند که اعتبار و سیادت احکام را تضمین کرده، عهده دار اجرای آن‌ها شود؛ چه، اجرای احکام الاهی جز از رهگذر برپایی حکومت الاهی امکان پذیر نیست (امام خمینی، ۱۳۶۵: ۲۳).

حکومت اسلامی نیز، حکومتی است که قوانین آن از اسلام و منابع اسلامی منتج است و مجریان قانون نیز از طرف خداوند مأذون می‌باشند و حاکمان آن، علاوه بر رفع نیازهای مادی مردم، در جهت تربیت دینی و معنوی آنان همت می‌گمارند و جامعه را به سوی تامین سعادت پایدار هدایت می‌کنند.

سوال اساسی این است که حاکمان نظام سیاسی اسلام و مجریان قانون در جامعه اسلامی، چه کسانی اند؟ آیا در عصر غیبت امام معصوم، هر حاکمی می‌تواند احکام سیاسی اجتماعی اسلام را در جامعه اسلامی اجرا کند یا برای حاکم اسلامی شرایطی خاص لازم

است؟ پاسخ به این پرسش، محور اصلی این مقاله را تشکیل می‌دهد. بنابراین، موضوع تحقیق حاضر و سوال اصلی آن، این است که شرایط زمامدار اسلامی در عصر غیبت چیست؟ علت انتخاب مسئله این است که متاسفانه بر اثر تبلیغات گسترده‌ای که با شگردهای مختلف درباره جدایی دین از سیاست صورت گرفته و می‌گیرد، ابعاد مختلف حکومت اسلامی، بویژه شرایط اساسی زمامدار اسلامی مورد غفلت واقع شده است؛ به گونه‌ای که نظام ولایت فقیه با نظام‌های استبدادی و توتالیتر و غیره مقایسه می‌شود و مورد بی‌مهری قرار می‌گیرد. بی‌تردید این امر از عدم درک صحیح شرایط زمامدار اسلامی ناشی می‌شود. بنابراین، تبیین شرایط زمامدار در نظام اسلامی با استناد به متون دینی از رسالت‌های ضروری نخبگان است که باید مورد توجه جدی آنان قرار گیرد. مقاله حاضر در همین جهت تدوین شده است.

این بحث دارای پیشینه تاریخی طولانی است؛ از صدر اسلام تاکنون مطرح بوده و در آیات و روایات نیز به آن اشاره شده و کتاب‌ها و مقالات زیادی توسط اندیشمندان قدیم و معاصر در این زمینه نگاشته شده؛ اما در عموم این نوشتارها به مستندات قرآنی آن کم‌تر توجه شده یا حداقل به صورت مستقل مطرح نشده است. در این مقاله سعی شده است شرایط زمامدار اسلامی در عصر غیبت با استفاده از آیات و روایات به صورت مستقل، منسجم تر و عمیق تر مورد بررسی قرار گیرد.

فرضیه‌های تحقیق چنین است:

وظیفه اول: بین اجرای احکام اسلامی و حکومت اسلامی ارتباط وجود دارد.

وظیفه دوم: حکومت اسلامی بدون زمامدار واجد شرایط نمی‌تواند احکام اسلامی را با موفقیت اجرا کند.

وظیفه سوم: شرایط زمامدار اسلامی از منابع دین اسلام بروشنی قابل استخراج است.

روش تحقیق در این مقاله، به اعتبار روش جمع‌آوری اطلاعات، کتابخانه‌ای و به اعتبار

ماهیت روش، توصیفی و تحلیلی است.

ویژگی‌های زمامدار اسلامی

حاکمان نظام سیاسی اسلام و مجریان قانون در جامعه اسلامی چه کسانی اند؟ آیا در عصر غیبت هر کسی مجاز است احکام سیاسی اجتماعی اسلام را اجرا کند یا برای حاکم اسلامی شرایط خاصی لازم است؟

ادعا این است که با توجه به اهداف نظام سیاسی اسلام که شامل توسعه بستر و زمینه‌های تقرب الاهی (قمر: ۵۴)^۱ به عنوان هدف اصلی و اقامه قسط و عدل (حدید: ۲۵)؛ ارتقای فرهنگی (جمعه: ۲)؛ برقراری نظم و امنیت (مائده: ۳۳) و تامین رفاه عمومی^۲ به عنوان اهداف فرعی می‌شود؛ زمامدار اسلامی باید از «مشروعیت الاهی» و «مقبولیت مردمی» برخوردار باشد تا بتواند این اهداف را بخوبی محقق سازد.

منظور از مقبولیت مردمی آن است که رهبری واجد شرایط، تا مورد قبول جامعه اسلامی قرار نگیرد، نمی‌تواند ولایت خود را اعمال کند (نهج البلاغه: خطبه ۳). بنابراین، مقبولیت مردمی، شرط تحقق حاکمیت است، نه این که در مشروعیت تصرفات حاکم اسلامی دخالتی داشته باشد. این دیدگاه در برابر دیدگاه دیگری قرار می‌گیرد که به دیدگاه «انتخاب» معروف است؛ دیدگاهی که مشروعیت ولایت فقیه و حاکم اسلامی را در عصر غیبت، به انتخاب مردم باز می‌گرداند و رای مردم را موجد حق تصرف و مشروعیت بخشی به رهبری اجتماعی می‌داند و با این نظر، ارتباط ولایی انسان با خدا را قطع می‌کند.^۳ مبنای نظریه انتخاب آن است که چون خداوند به کسی حق حاکمیت اعطا نکرده و از طرف او برای حکومت در زمان

۱. در مقدمه قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران آمده است: «هدف از حکومت، رشد دادن انسان در حرکت به سوی نظام الاهی است (والی الله المصیر) تا زمینه بروز و شکوفایی استعدادها، به منظور تجلی ابعاد خداگونگی انسان، فراهم آید».

۲. احکام اقتصادی اسلام و تمهیداتی که برای توزیع عادلانه ثروت و امکانات بین همگان و رفع رنج‌های مردم شده است گویای این مطلب است. مانند احکام زکات، خمس، انفاق، قرض الحسنه و...

۳. در زمینه نظریه انتخاب ر. ک: ک: دراسات فی ولایه الفقیه، حسینعلی منتظری، ج ۱: ۴۰۹ و حمیدرضا شاکرین، حکومت دینی، مجموعه پرسش‌ها و پاسخ‌های دانشجویی: ۳۵ به بعد.

غیبت حکمی صادر نشده است؛ این امر به مردم واگذار شده تا با مشورت با یکدیگر، فرد اصلح را انتخاب کنند.

در نقد این مبنا باید گفت، حاکمیت، حق مردم نیست تا بخواهند آن را به کسی واگذار یا کسی را وکیل کنند؛ بلکه حاکمیت، حق خداست و هیچ کس حق تصرف در آن را بدون اذن الاهی ندارد و این اذن را خداوند به فقهای واجد شرایط داده که این مطلب در جای خود به اثبات رسیده است.^۱

منظور از مشروعیت الاهی که در حاکمیت اسلامی لازم است، آن است که در زنجیره ولایت الاهی، تنها خداوند رب و مالک مطلق هستی است (شوری: ۹؛ رعد: ۱۶؛ سجده: ۴؛ اعراف: ۳ و آل عمران: ۳۲) و غیر از او، تنها با اذن او می‌تواند به اعمال ولایت و حاکمیت بپردازد. بر همین مبنا خداوند، نخست به پیامبران، به ویژه پیامبر اسلام ﷺ (احزاب: ۶ و ۳۶؛ نساء: ۵۹ و ۶۵ و ۱۰۵؛ نور: ۵۶ و ۶۲ و محمد: ۳۳) و پس از او به اهل بیت معصوم (مأئده: ۵۵ و نساء: ۵۹) به صورت خاص تصرف در شئون انسان‌ها را اذن داده است.

در عصر غیبت، بر اساس دلایل عقلی و اصول قانون اساسی، به کسی که حداقل دارای سه شرط اساسی فقهت، عدالت و کفایت باشد، اذن عام داده شده تا به نیابت از پیامبر ﷺ و امامان معصوم در شئون اجتماعی مردم تصرف کند؛ چنان که عقل بر اساس تناسب بین شغل و شاغل چنین اقتضا می‌کند:

۱. پذیرش مسئولیت‌های مهم، مستلزم داشتن سه شرط است: آگاهی به اصل مسئولیت و چگونگی اجرای آن؛ توانایی بر اجرای مسئولیت و امانت داری در اجرای مسئولیت و عدم خیانت.

۲. اداره جامعه اسلامی یکی از مسئولیت‌های مهم است؛ زیرا اجرای قوانین اسلامی، اجرای عدالت و گسترش فضایل اخلاقی، تعلیم و تربیت اسلامی را شامل می‌گردد.

۱. رک: جوادی آملی، ولایت فقیه زیربنای حکومت اسلامی: ۱۲۰ و مجله حکومت اسلامی، سال دوم، شماره ۳، پاییز ۷۶.

در نتیجه کسی که مسئولیت اداره جامعه اسلامی را عهده‌دار می‌شود، باید سه شرط مذکور (فقاہت و عدالت و کفایت) را دارا باشد و چنین کسی جز ولی فقیه واجد شرایط نیست. همچنین طبق قانون اساسی جمهوری اسلامی درباره شرایط زمامدار اسلامی، شرایط و صفات رهبر چنین است:^۱

۱. صلاحیت علمی لازم برای افتا در ابواب مختلف فقه (اجتهاد مطلق، نه متجزی)؛
۲. عدالت و تقوای لازم برای رهبری امت اسلام؛
۳. بینش صحیح سیاسی و اجتماعی، تدبیر، شجاعت، مدیریت و قدرت کافی برای رهبری.

در صورت تعدد واجدین شرایط فوق، شخصی که دارای بینش فقهی و سیاسی قوی تر باشد، مقدم است».

بنابراین، مهم‌ترین شرایط زمامدار اسلامی، بر اساس عقل و قانون اساسی عبارتند از:

۱. فقاہت (علم به قوانین اسلامی با اجتهاد مطلق و ضابطه مند)؛^۲
۲. عدالت و تقوا (به عبارت دیگر، استقرار عدالت در وجود خود با غلبه بر هواهای نفسانی)؛
۳. کفایت (کاردانی، مدیریت بالا، بینش سیاسی و اجتماعی و زمان شناسی، شجاعت و قاطعیت و....).

منظور از «فقاہت»، توانایی استنباط احکام اسلامی از منابع دین اسلام است و مقصود از «عدالت در محدوده فردی»، خودداری از گناهان و حاکمیت بر هوای نفس است؛ چنان‌که امام علی علیه السلام می‌فرماید:

نخستین نشانه عدالت، آن است که [شخص عادل] هوا و هوس را از دل برداشته، حق را می‌شناساند و به آن عمل می‌کند. کار نیکی نیست، مگر این‌که به آن قیام می‌کند و هیچ‌جا گمان خیری نبرده، جز آن‌که به سوی آن شتافته

۱. اصل یک صد و نهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران.

۲. البته اعلی‌ت در اجتهاد، شرط رهبری نیست.

است (نهج البلاغه : خطبه ۸۷).

مراد از «عدالت در محدوده اجتماعی»، رنگ خدایی دادن به رفتار و وظایف اجتماعی خود و اهتمام به مصالح عامه و نظام اسلامی داشتن است. امام علی علیه السلام در این باره می‌فرماید: خداوند بر پیشوایان دادگر واجب کرده است که خود را با مردم ناتوان، برابر نهند تا مستمندی، فرد تنگدست را پریشان و نگران نسازد (همان: ۲۰۹).

مراد از «کفایت»، بینش صحیح سیاسی و اجتماعی، تدبیر، شجاعت، مدیریت و قدرت کافی برای رهبری است.

تمام این شرایط از آیات و روایات اسلامی، به خوبی قابل استنباط است که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

ادله اثبات شرایط زمامدار اسلامی از دیدگاه قرآن و روایات

۱. ادله قرآنی

روش قرآن این است که معمولاً به جزئیات یک موضوع وارد نمی‌شود و به رئوس کلی آموزه‌های خود می‌پردازد، مگر این‌که مسئله جزئی دارای خصوصیتی باشد که ورود به آن را اقتضا کند. بنابراین، در آیات قرآن صریحاً به موضوع ولایت فقیه اشاره نشده است؛ چنان‌که به امامت امامان معصوم به صراحت پرداخته نشده و نامی از آنان ذکر نگردیده؛ اما با تأمل در آیات قرآن و مراجعه به تفاسیر اهل بیت و راهنمایی‌های عقل می‌توان در باب ویژگی‌های افرادی که شایستگی رهبری مسلمانان را داشته باشند، به رهنمودهای مهمی دست یافت. در ادامه به برخی از آنها می‌پردازیم:

قرآن کریم در آیات گوناگون، در خصوص حاکمیت سیاسی و ویژگی‌های زمامدار سخن گفته است. این آیات را می‌توان به دو دسته کلی تقسیم کرد:

دسته اول) آیاتی که ویژگی‌هایی را برای زمامدار اسلامی اثبات می‌کند (ویژگی‌های اثباتی).

دسته دوم) آیاتی که ویژگی‌هایی را از زمامدار اسلامی سلب می‌کند (ویژگی‌های سلبی).

الف. ویژگی‌های اثباتی:

برخی از آیات قرآن، شرایطی را به طور مطلق برای کسی اثبات می‌کند که اطاعت از او لازم است. این ویژگی‌ها برای حاکم اسلامی نیز به عنوان کسی که باید از او اطاعت شود؛ قابل اثبات است. به این‌گونه شرایط، «ویژگی‌های اثباتی» می‌گوییم؛ ویژگی‌هایی که شامل زمامدار اسلامی در هر دو زمان: عصر حضور و غیبت را شامل می‌شود. نمونه‌هایی از این آیات عبارتند از:

۱. أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَيَّ الْحَقُّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ؛ آیا کسی که به سوی حق هدایت می‌کند برای پیروی شایسته‌تر است، یا آن کس که خود هدایت نمی‌شود، مگر هدایتش کنند؟! شما را چه می‌شود؟! چگونه داوری می‌کنید؟! (یونس: ۳۵).

بر اساس آیه شریفه، فقط خداست که به حق، هدایت می‌کند؛ اما این، به معنای انحصار هدایت در خداوند نیست، بلکه در مرحله اول، هدایت کار خداست و در رتبه بعد، غیر خدا؛ یعنی پیامبران و امامان معصوم علیهم‌السلام که تنها از طریق هدایت او (با علم الهی) به راه‌های هدایت آگاه گشته‌اند؛ می‌توانند دیگران را هدایت کنند.

علامه طباطبایی رحمته‌الله در ذیل آیه مذکور می‌نویسد:

در جمله احق ان يتبع، تعبیر به فعل تفضیل کرده و تعبیر مزبور دلالت بر آن دارد که پیروی از کسی که به حق هدایت می‌کند، رجحان دارد و این رجحان مطلق است و نمی‌رساند که پیروی از خدا انحصاری است؛ به گونه‌ای که فقط پیروی از خدا حق است و پیروی از دیگران به هیچ وجه بهره‌ای از حق ندارد؛ ولی این تعبیر، صرفاً ناظر به مقام ترجیح و برای آن است که بدین ترتیب بدون برانگیختن عصبیت و تهییج جهالت مشرکان، پذیرش آنان را آسان کند (طباطبایی، ۱۴۱۱، ج ۱۰: ۹۲).

از آیه شریفه استفاده می‌شود که یکی از برنامه‌های اصلی پروردگار در برابر بندگان، هدایت آن‌ها به سوی حق است که این کار از طریق بخشیدن عقل و خرد و دادن درس‌های گوناگون از راه فطرت و ارائه آیات و نشانه‌هایش در جهان آفرینش؛ همچنین از طریق

فرستادن پیامبران و کتاب‌های آسمانی صورت می‌گیرد.

هر چند ظاهر آیه بر پیروی از خدا و معصومین دلالت دارد؛ می‌توان از آیه استنباط کرد که یکی از معیارهای پیروی کردن، این است که پیروی شونده باید حق را خوب بشناسد. البته شناخت حق، دارای درجات است؛ یعنی در مورد معصومین بی‌واسطه (با علم الهی) است؛ اما غیر معصومین، به واسطه آموزه‌های قرآن و سنت قادر به شناخت حق هستند. به عبارت دیگر، خداوند از ما می‌پرسد چه کسی را قصد دارید رهبر خود قرار دهید و از دستورات او اطاعت کنید؟ کسی که به حق راه یافته نیست یا کسی که توان هدایت به سوی حق را دارد؟ یعنی لازمه هدایت به سوی حق، علم و آگاهی به حق است. در خصوص حاکم اسلامی نیز به جهت آن که شهروندان باید از دستورات وی اطاعت کنند، این شرط به طور مطلق جاری است و تمام زمان‌ها، از جمله عصر غیبت را نیز شامل می‌شود. بنابراین، آگاهی به حق، برای حاکم اسلامی در عصر غیبت لازم است و این آگاهی، کیفیت استنباط احکام اسلامی، کیفیت اداره جامعه و نیز و اشراف بر مسائل سیاسی، فرهنگی و اجتماعی جامعه را در برمی‌گیرد.

۲. يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا؛ ای پدر! دانشی برای من آمده که برای تو نیامده است. بنابر این، از من پیروی کن تا تو را به راه راست هدایت کنم (مریم: ۴۳).

«هدایت» در این آیه، به معنای ارائه طریق است؛ زیرا حضرت ابراهیم علیه السلام پیامبر بود و شان پیامبران تنها نشان دادن راه است، نه به راه رساندن که شان امام است. نیز «علم» در این آیه، به معنای علم به راه مستقیم است که همان علم به حق و راه هدایت می‌باشد؛ علمی که عمومی حضرت ابراهیم علیه السلام از آن غافل بود. لذا حضرت ابراهیم به عمویش می‌گوید: باید مرا پیروی کنی تا تو را به راه مستقیم هدایت کنم.

گویا حضرت ابراهیم می‌گوید: چون تو ناگزیری راهی را طی کنی، بر اثر نادانی راه غیر

۱. پدر در این آیه، عمو می‌باشد.

مستقیم را طی نکن؛ بلکه از من پیروی کن تا تو را به راهی که مستقیم است، راهنمایی کنم؛ چون من آن راه را بلام و تو از آن غافل (طباطبایی، ۱۴۱۱، ج ۱۴: ۸۲).

هرچند حضرت ابراهیم علیه السلام از طریق وحی به راه حق، علم پیدا کرده بود؛ دلیلی وجود ندارد که آیه در صدد بیان انحصار پیروی از کسی باشد که علم به راه هدایت را مستقیماً از طریق وحی دریافت می‌کند؛ بلکه معیاری کلی، مبنی بر ضرورت پیروی از عالم به راه هدایت را بیان می‌کند؛ چه عالم، این علم به راه هدایت را مستقیماً از طریق وحی دریافت کرده باشد و یا غیر مستقیم با مراجعه به متون وحیانی آن را به دست آورده باشد؛ چنان که تفسیر التحریر و التنویر، در این باره می‌نویسد:

وتفريع أمره بأن يتبعه على الإخبار بما عنده من العلم دليل على أن أحقية العالم بأن يتبع مركوزة في غريزة العقول لم يزل البشر يتقصون مظان المعرفة و العلم لجلب ما ينفع و اتقاء ما يضر، قال تعالى: فَسُئِلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ؛ (ابن عاشور، ۱۳۸۴، ج ۱۶: ۴۶).

این که حضرت ابراهیم علیه السلام امر به متابعت از خود را متفرع بر وجود علم در نزد خود نموده است، دلیل می‌شود که ارتکاز عقلی مردم همین بوده است؛ یعنی بشر همیشه در جایی که احتمال علم را می‌دهد، برای جلب منفعت و دفع ضرر از عالم پیروی می‌کند؛ چنان که خداوند در سوره نحل می‌فرماید: از اهل ذکر سوال کنید، اگر نمی‌دانید! (نحل: ۴۳)

بنابراین، «علم»، معیار اطاعت و تقلید است^۱ و مردم نیز موظفند از شخص عالم تبعیت نمایند و از آن‌جا که مهم‌ترین نقش زمامدار در سیاست اسلامی هدایت به سوی حق، است داشتن علم به راه حق و راه هدایت برای او ضروری است. به عبارت دیگر، در این آیه، به علت مشروعیت پیروی و اطاعت اشاره شده و ملاک آن، علم و آگاهی ذکر گردیده است. در واقع، علت وجوب تبعیت از ابراهیم، علم اوست. این ملاک که همان رجوع جاهل به عالم و پیروی از اوست، عام بوده و شامل اطاعت از الزامات سیاسی و دستورات حکومت نیز می‌شود؛

۱. ان مقياس الطاعة و التقليد هو العلم... ر.ك: تفسير من هدى القرآن، ج ۷: ۵۶.

یعنی افراد در جامعه اسلامی باید علم و دین شناسی را ملاک تبعیت قرار دهند و برای اجرای شریعت از کسی پیروی کنند که همانند ابراهیم، عالم باشد و بدیهی است این، مستلزم آن است که شخص حاکم اسلامی بتواند مسیر هدایت را خودش بشناسد و از دانش کافی برخوردار باشد؛ یعنی عالم و مجتهد باشد، نه کسی که نمی‌داند و باید مقلد مجتهد دیگری باشد.^۱

تفسیر هدایت نیز در این باره می‌نویسد:

میزان و مقیاس اطاعت و تقلید، علم است... ابراهیم با چنین شهامتی با پدر(عمو) رو به رو می‌شود، و از او می‌خواهد پیرو او باشد؛ زیرا او دارای علم است. از این جا به این نکته پی می‌بریم که شرط رهبری جامعه، نه افزون بودن سن است و نه مقام و منزلت اجتماعی؛ بلکه شرط اصلی، داشتن علم است و بس (مترجمان، ۱۳۷۷، ج ۷: ۷۶).

۳. قَالَ اجْعَلْنِي عَلِيَّ خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ (یوسف: ۵۵): [یوسف] گفت: مرا سرپرست خزائن سرزمین [مصر] قرار ده که نگهدارنده و آگاهم. علامه طباطبایی رحمته الله در ذیل این آیه می‌نویسد:

و قد علل سؤاله لذلک بقوله انی حفیظ علیم فان هاتین الصفتین هما اللّازم وجودهما فیمن یتصدی مقاما هو سائله و لاغنی عنهما له...؛ حضرت یوسف علیه السلام برای درخواست خود(قرار گرفتن در پست وزارت اقتصاد) به حفیظ و علیم بودن خویش استدلال کرد؛ زیرا این دو صفت برای تصدی این مسئولیت (زمامداری) لازم است (طباطبایی، ۱۴۱۱، ج ۱۱: ۲۰۱).

همچنین تفسیر هدایت می‌نویسد:

یوسف آشکارا گفت که وی بهترین فردی است که امور مالی را اداره می‌کند و کاردان و امین است. با کاردانی خود برنامه ریزی و با امانت خود بی‌آن که خیانت و فساد ورزد، کار می‌کند (مترجمان، ۱۳۷۷، ج ۵: ۱۸۲).

۱. برای آگاهی بیشتر ر.ک: محمد حسین حسینی تهرانی، ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۲: ۱۵۳ به بعد.

اگر برای تصدی وزارت مالیه، داشتن صفاتی چون حفیظ و علیم بودن لازم است؛ برای پذیرش رهبری جامعه اسلامی، داشتن چنین شرطی به طریق اولی ضروری است.

۴. هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ؛ آیا چنین کسی، با کسی که به عدل و داد فرمان می‌دهد و بر راهی راست قرار دارد، برابر است؟! (نحل: ۷۶). هر چند علامه طباطبایی علیه السلام در تفسیر المیزان، با توجه به سیاق مطلب، آیه مذکور را به خداوند و بت‌ها منحصر می‌داند؛ (طباطبایی، ۱۴۱۱، ج ۱۲: ۴۶۰)؛ با توجه به روایاتی که در تفسیر این آیه از اهل بیت نقل شده است، مانند «الذی یامر بالعدل امیرالمومنین والائمة علیها السلام» (عروسی حویزی، ۱۳۴۰، ج ۳: ۷۰)؛ می‌توان آن را به بیان تشبیهی برای مشرکان و مومنان نیز تعمیم داد؛ چنان که تفسیر هدایت می‌نویسد:

این دو مثل را می‌توان بر نادان و دانا نیز تطبیق کرد؛ بدان سبب که سیاق از علم نیز سخن می‌گوید (مترجمان، ۱۳۷۷، ج ۶: ۱۰۱).

تفسیر نمونه نیز در این باره می‌نویسد:

روشن است که همه این‌ها، از قبیل بیان مصداق‌های واضح و مهم می‌باشد و هرگز دلیل بر انحصار نیست. این تفسیرها ضمناً مشخص می‌کند که آیات فوق درصدد بیان تشبیهی برای مشرکان و مومنان است، نه بت‌ها و خداوند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۱۱: ۳۳۲).

علامه طباطبایی علیه السلام نیز با قطع نظر از سیاق مطلب، آیه را با این توجیه ناسازگار نمی‌داند. از این رو «ومن یامر بالعدل» کسی است که اولاً، حرف می‌زند و گویاست؛ ثانیاً، در سخن گفتن نیز حق و عدل را رعایت کرده و در عین حال از لحاظ فکر و اعتقاد قلبی مستقیم بوده و منحرف نیست (مصطفوی، ۱۳۸۰، ج ۱۲: ۹۱) بنابراین، شخص عادل که در صراط مستقیم است، بر شخصی که این‌گونه نیست، اولویت دارد و این اولویت عام است و در واقع تمام موارد، از جمله انتخاب رهبر و اطاعت از او را به عنوان زمامدار شامل می‌شود.

۵. قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ؛ [پیامبرشان] گفت: خدا او را بر شما برگزیده و او را در علم و [قدرت] جسم وسعت بخشیده است و خداوند ملکش را به هر کس بخواهد، می‌بخشد (بقره: ۲۴۷).

«بسط»، یعنی وسعت و توانایی و بر اساس ظاهر این آیه، شرط فرماندهی بر سپاه در میدان جنگ، داشتن دانش جنگیدن و توانمندی جسمی است؛ اما از باب اولویت، زمامدار اسلامی که فرمانده کل جامعه است، باید از وسعت و توانایی بیش‌تری در علم و تا حدودی قدرت جسمانی برخوردار باشد. علامه طباطبایی رحمته‌الله در این باره می‌نویسد:

برای تدبیر امور مردم و رساندن هر فرد به کمال لایق خود و رفع موانع پیشرفت آنان، دو چیز لازم دارد: یکی علم به مصالح و مفاسد زندگی، و دیگری نیروی جسمانی برای اجرای نظریات اصلاحی (طباطبایی، ۱۴۱۱، ج ۲: ۴۰۵).

تفسیر لاهیجی نیز می‌نویسد:

و زاده بسطه فی العلم، یعنی افزونی داد او را به بسیاری علم سیاست و تدبیر مملکت و حفظ عدالت... از این آیه استدلال می‌توان کرد که اعلم و اشجع را تفضیل است بر غیر او (شریف لاهیجی، ۱۳۷۳، ج ۱: ۲۴۱).

۶. مَا مَكْنَنِي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ؛ آنچه پروردگارم در اختیارم گذاشته، بهتر است (کهف: ۹۵).
ذوالقرنین می‌گوید:

خدا به من نیرو بخشیده و زندگی را مسخر من ساخته است تا به خدمت شما و دیگر محرومان و مستضعفان بپردازم؛ و سپس در پی آنم که از راه‌های مشروع و پسندیده به بهره‌گیری از زندگی بپردازم. این جملات پاسخ ذوالقرنین به مردم است، هنگامی که اموالی را به او پیشنهاد کردند. این پاسخ گویای آن است که رهبر الهی باید به مال و مادیات بی‌اعتنا باشد، و به آنچه خدا در اختیارش گذارده، قناعت کند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۱۲: ۵۴۰).

درباره پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیز می‌فرماید: «لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»؛

(شوری: ۲۳؛ مومنون: ۷۲؛ هود: ۵۱) آری؛ رهبران الهی مزد و پاداش مادی را خواهان نیستند.

۷. قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي؛ [حضرت موسی علیه‌السلام هنگام رفتن نزد فرعون] گفت:

پروردگار من! سینه مرا گشاده بدار! (طه: ۳۵).

این نکته را حضرت موسی علیه‌السلام در امر رسالتش (نه نبوتش) که به رساندن رسالت خدا به

فرعون و درباریان‌ش و نجات بنی اسرائیل و اداره امور ایشان مربوط بود؛ از خدا درخواست

کرد؛ چنان که علامه طباطبایی رحمته الله علیه در ذیل این آیه می‌نویسد:

حضرت موسی علیه السلام از پروردگارش درخواست کرد برای حل مشکلات، به او سعه صدر بدهد تا تحملش زیاد شود و محنت‌هایی که بر رسالت، برایش به بار می‌آید و شدایدی که در پیش رویش و در مسیر دعوتش دارد؛ آسان گردد. لذا عرضه داشت: رب اشرح لی صدری (طباطبایی، ۱۴۱۱، ج ۱۴: ۲۲۱).

به عبارت دیگر، حضرت موسی علیه السلام به مسائل متعدد عبادی، سیاسی، انقلابی، اجتماعی، اخلاقی فردی و جمعی مامور بود و طبعاً پرداختن و توجه به هر کدام، انسان را از سایر امور غافل می‌سازد. لذا سعه صدر برای رسیدن به همه این موارد کاملاً ضرورت دارد. بر اساس این آیه، پذیرش هر مسئولیت مهمی به داشتن سعه صدر و تحمل‌پذیری بالا نیازمند است: آری؛ نخستین سرمایه برای رهبر انقلابی، سینه گشاده، حوصله فراوان، استقامت و شهامت و تحمل بار مشکلات است و به همین دلیل در حدیثی از امیر مومنان علی علیه السلام می‌خوانیم: آله الریاسه سعه الصدر؛ وسیله رهبری و ریاست سینه گشاده است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۱۳: ۱۸۶).

از مجموع این آیات، استفاده می‌شود که زمامدار اسلامی باید فقیه و عالم، حفیظ و امانتدار و متعهد، عادل، رهرو صراط مستقیم، هدایت شده، قوی و توانمند، بی‌اعتنا به مال و مادیات، دارای شرح صدر و صفاتی از این دست باشد.

شرایط سلبی در آیات

برخی دیگر از آیات قرآن، صفاتی را از زمامدار سلب می‌کند و کسانی را که دارای چنین صفاتی باشند، شایسته زمامداری نمی‌داند. به این گونه آیات، «آیات سلبی» می‌گوییم. نمونه‌هایی از این آیات عبارتند از:

۱. وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فْتَمَسَّكُمُ النَّارُ (هود: ۱۱۳): بر ظالمان تکیه نکنید که

موجب می‌شود آتش، شما را فرا گیرد.

«رکون»، یعنی اطاعت و اتکا و اعتماد. آیه خطاب به عموم مسلمانان است مبنی بر این که

به کسانی که ستم کرده‌اند، تکیه نکنند.

علامه طباطبایی رحمته الله در معنای رکون می‌نویسد:

رکون به این معناست که فردی در امر دین و یا حیات دینی، طوری به ستمکاران نزدیک شود که نزدیکی‌اش توأم با نوعی اعتماد و اتکا باشد و دین خدا و یا حیات دینی را از استقلال در تاثیر انداخته و از آن پاکی و خلوص اصلی‌اش ساقط کند» (طباطبایی، ۱۴۱۱، ج ۱۱: ۸۰).

خداوند سبحان در این آیه، ما را باز می‌دارد از این که به ظالمان بگراییم و با آنان دوستی بورزیم و طرف مشورت ایشان باشیم، و آنان را اطاعت و نیز تقویت مادی کنیم. همه این‌ها سبب می‌شود که در گناه ایشان شریک باشیم؛ آن گاه عذابی که فراگیر است، ما را نیز خواهد گرفت؛ چه؛ رکون و تکیه‌ای بی‌اساس تر از این نیست که انسان به رهبری و زمامداری طاغوت اعتماد یا از او اطاعت کند. بنابراین، عدالت از شرایط اصلی زمامدار اسلامی محسوب می‌شود.

۲. لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ؛ پیمان من به ستمکاران نمی‌رسد (بقره: ۱۲۴).

خداوند متعال پس از آزمودن حضرت ابراهیم عليه السلام با آزمایشی دشوار، او را به پیامبری برگزید. سپس چون آن حضرت از خدا پیشوایی برای فرزندان خود را خواستار شد، خداوند به وی می‌فرماید که در فرزندان و ذریه تو کسانی وجود دارند که ستمگرند و در گزینش امر امامت رد می‌شوند؛ در حالی که پیشوایی، پیمانی خدایی است و این پیمان به ستمگران نخواهد رسید.

این آیه یکی از آیاتی است که پشتوانه فکری و اعتقادی شیعه قرار گرفته، مبنی بر این که امام باید معصوم باشد و کسی که لقب ظالم بر او صدق کند، به مقام امامت نخواهد رسید. اما می‌توان ادعا کرد که امامت تامه؛ یعنی امامت با مراتب سه گانه اش (مرجعیت دینی، زعامت سیاسی و ولایت باطنی (تکوینی))، به دارا بودن عصمت مشروط است و خاص معصومین می‌باشد؛ اما امامت با مرتبه رهبری سیاسی جامعه که شرطش عصمت نیست؛ باید حداقل به عدالت و ظلم نکردن مشروط باشد؛ چنان که در تفسیر المنار آمده است: ابو حنیفه به استناد این آیه، با حکومت وقت (منصور عباسی) مخالف بود و مقام قضاوت آنان را قبول نمی‌کرد. سپس می‌گوید: ائمه اربعه اهل سنت، با حکومت‌های زمان خود مخالف بودند؛ زیرا آنان را ظالم می‌دانستند (رشید رضا، ۱۴۲۸، ج ۱: ۴۵۷).

۳. وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ؛ فرمان مسرفان را اطاعت نکنید؛ همان‌ها که در زمین فساد می‌کنند و اصلاح نمی‌کنند (شعراء: ۱۵۱ و ۱۵۲).

«اسراف»، یعنی تجاوز از حد قانون تکوین و تشریح که موجب فساد می‌شود. بنابراین، اسراف، علاوه بر اسراف و پرخرجی و ولخرجی در مال، اسراف در فساد و ریختن خون مردم را در برمی‌گیرد؛ چنان‌که در حدیثی از امام باقر علیه السلام آمده است: مسرفان کسانی‌اند که حرام‌ها را حلال می‌شمارند و خون‌ها را می‌ریزند (محمدی ری شهری، ۱۳۶۲، ج ۴: ۴۴۷).

اسرافکاری برای رهبران جامعه دارای حساسیت بیش‌تری است. لذا اسرافکار، صلاحیت رهبری جامعه را ندارد؛ زیرا چنانچه حالت تبهکاری بر انسان غلبه پیدا کند؛ مصلح و اصلاح‌کننده نیست، و آنچه در ظاهر اصلاح می‌نماید، فراخوانی به هوای نفس است.

۴. وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا؛ و خداوند هرگز کافران را بر مؤمنان تسلطی نداده است (نساء: ۱۴۱).

این تسلط عام است و شامل سلطه سیاسی نیز می‌شود. لذا حاکم و زمامدار کافر، نایبستی بر جامعه اسلامی مسلط شود. زمامدار اسلامی باید از عدالت و ایمان و تقوا برخوردار باشد. بر اساس این دسته از آیات، زمامداری ظالمان، کافران، مفسدان و فاسقان در جامعه اسلامی ممنوع است.^۱

ادله روایی

روایات فراوانی در مورد شرایط زمامدار وجود دارد.^۲ این روایات به دو دسته کلی قابل تقسیم است:

۱. برای آگاهی بیش‌تر ر.ک: ذوعلم، علی، نگاهی به مبانی قرآنی ولایت فقیه، تهران، موسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر: ۱۳۷۹.
۲. برای آگاهی بیش‌تر ر.ک: جوادی آملی، ولایت فقیه: ۱۸۸ به بعد.

دسته اول: روایاتی که شرایط اثباتی را برای حاکم ثابت می‌کند؛
دسته دوم: روایاتی که شرایط سلبی را برای حاکم بیان می‌کند.

الف. ویژگی‌های اثباتی در روایات

پیامبر اسلام ﷺ می‌فرماید:

امامت و زمامداری شایسته نیست، مگر برای کسی که دارای سه ویژگی باشد: تقوایی که او را از گناهان باز دارد؛ حلمی که باعث کنترل غضبش شود و نیک حکومت راندن بر زیر دستان؛ به گونه‌ای که برای آنان همانند پدر مهربان باشد (کلینی، ۱۳۸۸، ج ۱: ۴۰۷).

۲. پیامبر اسلام ﷺ همچنین می‌فرماید:

کسی که عهده دار مسئولیتی در جامعه اسلامی می‌شود؛ در صورتی که بداند داناتر از او به کتاب خدا و سنت پیامبر وجود دارد [و حکومت را به او نسپارد]، به خدا و رسول او و همه مسلمانان خیانت کرده است (کلینی، ۱۳۸۸، ج ۱: ۲۱۵).

۳. امام صادق علیه السلام در روایت مقبوله ابن حنظله، در نهی از مراجعه به سلاطین و قضات ناحق در مسائل اختلافی می‌فرماید:

باید در پی کسی باشند که احادیث ما را روایت می‌کند و حلال و حرام الهی را بررسی کرده و در احکام اسلامی صاحب نظر گشته است. آن‌گاه باید داوری چنین کسی را بپذیرند؛ زیرا من، او را حاکم بر شما قرار داده‌ام (حر عاملی، ج ۸: ۹۹).

ظاهر این حدیث درباره قضاوت وارد شده است؛ اما چون در این روایت، هر دو سلطان و قاضی، طاغوت شمرده شده و مراجعه به آنان نهی شده است؛ این نکته به قضاوت منحصر نیست و ویژگی‌های حاکم را نیز شامل می‌شود؛ ضمن این که کسی که به مقام حکومت نصب شده، مقام قضاوت را نیز خواهد داشت. چنین حاکمی باید فقیه و مجتهد باشد؛ زیرا در این حدیث عبارت «نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا» آمده که شامل کسی می‌شود که که آگاهی او از احکام اسلامی از روی نظر و اجتهاد باشد یعنی قدرت استنباط داشته و بالفعل

در احکام اسلام مجتهد باشد.^۱

چنانکه امام علی علیه السلام در نهج البلاغه می‌فرماید:

ای مردم سزاوارترین اشخاص به خلافت آن کسی است که در تحقق حکومت نیرومند تر و در آگاهی از فرمان خدا داناتر باشد... (نهج البلاغه: خ ۱۷۳).

۴. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید:

اللهم ارحم خلفایی: قیل یا رسول الله و من خلفائك؟ قال: الذین یاتون من بعدی و یروون حدیثی و سنتی (حر العاملی، ج ۲۷: ۹۱). خدایا! جانشینان مرا مورد رحمت قرار ده! پرسیدند یا رسول الله جانشینان شما چه کسانی هستند؟ فرمود: کسانی که بعد از من می‌آیند و حدیث مرا روایت می‌کنند و سنت مرا به مردم می‌رسانند.

از این حدیث شریف استفاده می‌شود که:

اولا، واژه خلافت و خلیفه غالبا در شئون زمامداری و رهبری به کار می‌رود و خلیفه کسی است که به طور مطلق همه مناصب و اختیارات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را در امر خلافت بر عهده دارد مانند، تبلیغ و تفسیر دین، قضاوت، حکومت و...

ثانیا، خلیفه پیامبر کسی است که راوی حدیث باشد و راوی کسی است که دارای شرایطی مانند آنچه در مقبوله عمر بن حنظله آمده باشد، یعنی با بررسی حلال و حرام الاهی در احکام اسلامی صاحب نظر گشته و قدرت تفسیر و تعلیم و استنباط از حدیث را دارا باشد؛ ضمن این‌که در برخی از نقل‌های همین روایت پیامبر، جمله «فیعلمونها الناس من بعدی» (همان: ۹۲)؛ یعنی بعد از من احادیث و سنت مرا به مردم تعلیم دهند، آمده که با راوی صرف بودن سازگار نیست. بنابراین، کسی که صرفا به نقل حدیث بپردازد و تفقه را با آن همراه نسازد، نمی‌تواند خلیفه و مرجع رسیدگی به امور مردم باشد:

کسی که می‌خواهد سنن رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را نشر دهد باید تمام احکام الاهی را بداند،

۱. برای آگاهی بیش‌تر رک: محمد حسن نجفی، جواهر الکلام، ج ۲۱: ۳۹۵ و علی ربانی گلپایگانی، حکومت اسلامی: ۱۱۳.

صحيح را از سقيم تشخيص دهد، اطلاق و تقييد، عام و خاص و جمع‌های عقلايی را ملتفت باشد... آن حضرت نمی‌خواست فقط قال رسول الله و عن رسول الله ﷺ، گر چه دروغ باشد و از آن حضرت نباشد- در بين مردم رواج پیدا کند... (امام خمینی، ۱۳۶۵: ۶۲)

مصادق روشن این حدیث، امامان معصوم اند که علاوه بر راوی بودن، خزانه دار علم الاهی هستند؛ اما در عصر غیبت، مصادق راویان حدیث، فقهای واجد شرایط می‌باشند.
۵. امام علی علیه السلام می‌فرماید:

يحتاج الامام الى قلب عقول و لسان قوول و جنان على اقامه الحق صؤول (خوانساری، ۱۳۶۶، ج ۶: ۴۷۲). رهبر، به قلبی اندیشمند، زبانی گویا و دلی که بر اقامه حق استوار باشد، نیازمند است.

آن حضرت، مصادق بارز آن را شخص خود معرفی می‌کند و می‌فرماید:
من، فقیه ترین شما در دین و داناترین شما به عواقب امور و قاطع ترین شما در گفتار و قوی ترین شما در قلب و دل می‌باشم. (طبرسی، ۱۴۱۳، ج ۱: ۹۵).

۶. امام حسین علیه السلام می‌فرماید:
مجاری الامور و الاحکام بایدی العلماء بالله و الامناء علی حلاله و حرامه (الحرانی، ۱۴۱۶: ۲۴۲). مجاری امور، یعنی عهده داری امور امت و نظام اسلامی، در دست عالمان به خدا و امینان بر حلال و حرام الاهی است.

نشانه امین بودن و امانتداری نیز در نهج البلاغه این‌گونه بیان شده است:
سه ویژگی است که در هر پیشوایی باشد نشانه امانتداری اوست: در حکمش عدالت روا دارد؛ از مردم، خود را نپوشاند و قوانین الاهی را درباره اشخاص دور و نزدیک یکسان برپا دارد (متقی هندی، ۱۴۰۹، ج ۵: ۷۶۴).

۷. امام حسین علیه السلام در پاسخ به نامه‌های مردم کوفه می‌فرماید:
و لعمری ما الامام الالعامل بالکتاب و الآخذ بالقسط والدائن بالحق و الحابس نفسه علی ذات الله (شریفی و دیگران، ۱۳۷۳: ۳۵۲). به جانم سوگند، امام و رهبر نیست، مگر آن کس که به قرآن عمل کند و عدل را به پا دارد و حق را اجرا کند و خود را وقف راه خدا سازد.

طبق این حدیث، ویژگی حاکم اسلامی آن است که در برابر دستورهای خدا و پیغمبر او تسلیم باشد و به دلخواه و مصلحت سنجی‌های بی‌اساس، حریم قوانین و مقررات الهی را نشکند و در دین بدعت نگذارد.

۸. امام علی علیه السلام می‌فرماید:

بر والی است که اگر به زیادتی رسید، یا نعمتی مخصوص وی گردید، موجب دگرگونی او نشود (نهج البلاغه: خطبه ۵۰).

۹. امام علی علیه السلام در عهد نامه مالک اشتر می‌فرماید:

در برابر خداوند و مردم از جانب خود و از سوی خویشاوندان نزدیکت و از سوی گروه مورد علاقه ات انصاف به خرج ده که اگر به انصاف عمل نکنی، ستم کرده‌ای (نهج البلاغه: نامه ۵۳).

۱۰. امام علی علیه السلام در نامه‌ای به برخی از کارگزاران خود نیز چنین سفارش می‌کند:

در برابر مردمان فروتن باش و آنان را با گشاده رویی و نرم‌خویی بپذیر و با همگان یکسان رفتار کن (نهج البلاغه: خطبه ۴۶).

۱۱. امام زمان علیه السلام نیز می‌فرماید:

و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواه حدیثنا فانهم حجتی علیکم و... و اما در حوادثی که [در عصر غیبت] برای شما رخ می‌دهد، به راویان حدیث ما مراجعه کنید که آن‌ها حجت ما بر شما هستند... (حر العاملی، بی‌تا، ج ۱۸: ۱۰۱).

امام علیه السلام در این روایت، مردم را در «اصل حوادث»، یعنی امور سیاسی و اجتماعی (نه حکم حوادث که برای همگان روشن باشد) به فقها ارجاع می‌دهد که با این کار، علاوه بر بیان وظیفه مردم، یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های حاکم اسلامی را در عصر غیبت که همان فقاہت است؛ بیان می‌کند؛ ضمن این که امام علیه السلام در این روایت، فقها را حجت بر مردم قرار می‌دهد؛ یعنی کسی که پیروی از او در همه مسائل دینی و دنیوی لازم است؛ زیرا برداشت همگان از حجت بودن معصومان همین است. بنابراین، مردم نباید در عصر غیبت، با وجود حجت که همان فقها هستند، به سراغ غیر حجت بروند (امام خمینی، ۱۳۶۵: ۷۲).

از مجموع روایات مذکور استفاده می‌شود که حاکم اسلامی باید از تقوا، حلم، نیک

حکومت راندن، نیرومندی، آگاهی از فرمان خدا، امین بر حلال و حرام الاهی، تسلیم در برابر دستوره‌های خدا و پیغمبر، قلبی اندیشمند، زبانی گویا و دلی استوار بر اقامه حق، انصاف، فروتنی، گشاده رویی و نرمخویی بر خوردار باشد.

ب. ویژگی‌های سلبی در روایات

۱. امام علی علیه السلام می‌فرماید:

لا ینبغی ان یکون الوالی... الجاهل فیضلهم بجهله؛ جایز نیست که نادان، زمامدار مسلمانان گردد تا به دلیل نادانی خویش آنان را به گمراهی برد (نهج البلاغه: خطبه ۱۳۱).

در جای دیگر می‌فرماید:

اگر رهبر جامعه اسلامی به احکام الاهی اعلم نباشد؛ حلال خدا را حرام و حرام خدا را حلال کرده؛ بدین وسیله مردم را گمراه ساخته و خود نیز گمراه خواهد شد (نهج البلاغه: خطبه ۳۱).

۲. امام علی علیه السلام می‌فرماید:

سزاوار نیست بخیل، بر ناموس و جان و غنیمت‌ها و احکام مسلمین، ولایت و رهبری یابد، تا در اموال آن‌ها حریص گردد؛ و نادان نیز لیاقت رهبری ندارد تا با نادانی خود مسلمانان را به گمراهی کشاند؛ و ستمکار نیز نمی‌تواند رهبر مردم باشد که با ستم حق مردم را غصب و عطاهای آنان را قطع کند؛ و نه کسی که در تقسیم بیت المال عدالت ندارد؛ زیرا در اموال آنان حیف و میل می‌کند؛ و نه رشوه خوار در قضاوت؛ زیرا برای داوری با رشوه گرفتن حقوق مردم را پایمال می‌کند؛ و آن کس که سنت پیامبر را ضایع می‌کند، لیاقت رهبری ندارد؛ زیرا امت اسلامی را به هلاکت می‌کشاند (نهج البلاغه: خطبه ۱۳۲).

۳. امام علی علیه السلام می‌فرماید:

کسی که سینه اش تنگ باشد، بر ادای حق تاب نیاورد (کراچکی، ۱۳۸۷، ج ۱: ۲۷۸).

این معنا در کلام دیگر حضرت نیز مورد تاکید قرار گرفته؛ چنان که فرمود: آله الریاسه

سعة الصدر (نهج البلاغه: حکمت ۱۷۶)؛ وسیله رهبری و ریاست سینه گشاده است. از مجموع روایات مذکور استفاده می‌شود حاکم اسلامی نباید نادان، بخیل، ستمکار، ناعادل در تقسیم بیت المال، رشوه خوار، ضایع کننده سنت پیامبر ﷺ و کم ظرفیت باشد. تمام این ویژگی‌ها در برابر همان شرایط سه گانه یعنی «فقاہت» و «عدالت» و «کفایت» قرار می‌گیرند که وجود این سه ویژگی در حاکم اسلامی در عصر غیبت لازم است. با توجه به شرایطی که قرآن و روایات، برای زمامدار بیان کرده‌اند، «مشروعیت» که همان حق حاکمیت است از جانب خداوند به زمامدار واجد شرایط داده می‌شود و در عصر غیبت، زمامدار واجد شرایط، همان «ولی فقیه» است و نباید در آن تردید نمود؛ چنان‌که صاحب «جواهر الکلام» در این باره می‌نویسد:

فمن الغریب وسوسه بعض الناس فی ذلک بل کانه ماذاق من طعم الفقه شیئا...؛ وسوسه برخی از مردم در ولایت فقیه در عصر غیبت بسیار غریب است؛ بلکه کسی که در این مساله تردید نماید، گویا طعم فقه را نچشیده است (نجفی، بی تا، ج ۲۱: ۳۹۷).

اما همان‌گونه که بیان شد، زمامدار اسلامی که همان ولی فقیه است، اصل ولایت و مشروعیت خود را از طرف خداوند دریافت می‌کند؛ ولی در حاکمیت بالفعل و کارآمدی اش به مقبولیت مردمی نیازمند است؛ یعنی حاکم مشروع، بدون حمایت و مقبولیت مردم نمی‌تواند به قدرت برسد. بنابراین، حکومت اسلامی دو بعد دارد: یکی بعد الاهی (مشروعیت) و دیگری بعد مردمی (مقبولیت).

این دو بعد در کلام امیر المؤمنین علیه السلام به زیبایی بیان شده است؛ آن‌جا که فرمود: ای مردم! سزاوارترین اشخاص به خلافت، کسی است که در تحقق حکومت نیرومند تر و در آگاهی از فرمان خدا داناتر باشد... به جانم سوگند، اگر شرط انتخاب رهبر، حضور تمامی مردم باشد، هرگز راهی برای تحقق آن وجود نخواهد داشت؛ بلکه آگاهان دارای صلاحیت و رای، و اهل حل و عقد (خبرگان ملت) رهبر و خلیفه را انتخاب می‌کنند که عمل آن‌ها نسبت به دیگر مسلمانان نافذ است. آن‌گاه نه حاضران بیعت کننده حق تجدید نظر دارند و نه آنان که در انتخاب حضور

نداشتند حق انتخابی دیگر را خواهند داشت... (نهج البلاغه: خطبه ۱۷۳).

وظیفه شرعی و تکلیف الاهی مسلمانان این است که در به کارگیری حق انتخاب خود، رضایت و خواست خداوند را لحاظ و کسی را انتخاب کنند که خدا به او اذن داده و واجد شرایط رهبری جامعه اسلامی است؛ زیرا خداوند فرمود:

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا؛ (نساء: ۵۸)؛ یعنی حکومت، یکی از امانت‌های الاهی است که باید آن را به اهلش سپرد، نه به هرکسی.

همچنین قرآن، اقامه قسط را وظیفه مردم می‌داند و می‌فرماید:

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ (فاطر: ۱۵ و ۱۶).

مردم نیز با تشکیل حکومت اسلامی و اطاعت از ولی مآذون، می‌توانند قسط و عدالت را اقامه کنند.

نتیجه

حکومت اسلامی، حکومتی است که قوانین آن برگرفته از اسلام و منابع اسلامی است و مجریان قانون نیز از طرف خداوند مآذون می‌باشند. در چنین حکومتی، به دلیل عقل و قانون اساسی، حاکم اسلامی باید از شرایط خاصی چون فقاقت، عدالت و کفایت برخوردار باشد. شرایط حاکم اسلامی در آیات و روایات اسلامی به خوبی بیان شده است. قرآن کریم، در خصوص حاکمیت سیاسی و شرایط زمامدار در آیات مختلف، به دو شیوه سخن گفته است: در برخی آیات شرایط ایجابی و در برخی دیگر شرایط سلبی را برای حاکم بیان کرده است. از مجموع آیات قرآنی استفاده می‌شود که زمامدار اسلامی باید فقیه و عالم، حفیظ و امانتدار و متعهد، عادل، رهرو صراط مستقیم، هدایت شده، توانای در علم و جسم، قوی و توانمند، بی‌اعتنا به مال و مادیات، دارای شرح صدر و برخی دیگر از ویژگی‌ها باشد؛ نه از ظالمان، کافران، مفسدان و فاسقان.

در روایات اسلامی نیز شرایط حاکم به دو صورت ایجابی و سلبی بیان شده است. از مجموع روایات استفاده می‌شود که حاکم اسلامی نباید نادان، بخیل، ستمکار، ناعادل در

تقسیم بیت المال، رشوه خوار، ضایع کننده سنت پیامبر ﷺ و کم ظرفیت باشد. در مقابل، باید از تقوا، حلم، نیک حکومت راندن، نیرومندی، آگاهی از فرمان خدا، امین بر حلال و حرام الاهی، تسلیم در برابر دستورهای خدا و پیغمبر، قلبی اندیشمند، زبانی گویا و دلی استوار بر اقامه حق، انصاف، فروتنی، گشاده رویی و نرمخویی بر خوردار باشد.

ویژگی‌های مذکور که در آیات و روایات بیان شده است، به طور کلی در سه شرط «فقاہت»، «عدالت» و «کفایت» خلاصه می‌شود.

با توجه به شرایطی که قرآن و روایات برای زمامدار بیان کرده‌اند، استفاده می‌شود که مشروعیت و حق حاکمیت، از جانب خداوند به زمامدار داده می‌شود و زمامدار اسلامی علاوه بر مقبولیت مردمی، از مشروعیت الاهی برخوردار است. البته مردم که وظیفه آن‌ها اقامه قسط در سایه حکومت اسلامی است، باید هزینه تشکیل حکومت اسلامی و نگهداری آن را که همان مبارزه، جهاد و شهادت طلبی است، بپردازند.

متأسفانه به دلیل کوتاهی مردم در اقامه قسط، هیچ‌گاه در طول تاریخ پس از پیامبر اسلام ﷺ به جز دوره پنج ساله حکومت امام علی علیه السلام و دوره شش ماهه حکومت امام حسن علیه السلام شاهد حکومت اسلامی نبوده ایم. لذا در ارزیابی کارآمدی حکومت اسلامی، نباید عملکرد حکومت‌های طاغوتی که به اسم اسلام پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تشکیل شد، معیار قرار گیرد.

منابع

قرآن کریم.

نهج البلاغه.

۱. ابن عاشور، محمد بن طاهر (۱۳۸۴ه.ق). *التحریر و التنبیر*، قاهره، مطبعه عیسی بابی حلبی.
۲. ابوالحمد، عبدالحمید (۱۳۷۰). *میانی سیاست*، ششم، تهران، توس.
۳. امام خمینی، روح الله (۱۳۶۵). *شؤون و اختیارات ولی فقیه*، تهران، وزارت ارشاد اسلامی.
۴. امام خمینی، روح الله (۱۳۶۸). *صحیفه نور*، تهران، انتشارات سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی.
۵. جرّ، خلیل (۱۳۷۳). *فرهنگ لاروس*، ترجمه سید حبیب طبیبیان، پنجم، تهران، امیرکبیر.
۶. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۷۲). *ولایت فقیه*، سوم، تهران، مرکز نشر و فرهنگ رجاء.
۷. حرالعالمی، محمد بن حسن (بی تا). *وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه*، بتصحیح و تحقیق عبدالرحیم الربانی الشیرازی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، بی تا.
۸. حرّانی، حسن بن علی بن حسین بن شعبه (۱۴۱۶ه.ق). *تحف العقول عن آل الرسول*، تصحیح علی اکبر غفاری، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۹. حسینی تهرانی، سید محمد حسین (۱۴۱۴ه.ق). *ولایت فقیه در حکومت اسلام*، مشهد، انتشارات علامه طباطبایی.
۱۰. خوانساری، محمد (۱۳۶۶). *شرح غرر الحکم و درر الکلم*، عبد الواحد بن محمد آمدی، تهران، دانشگاه تهران.
۱۱. ذوعلم، علی (۱۳۷۹). *نگاهی به میانی قرآنی ولایت فقیه*، تهران، موسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر.
۱۲. رشید رضا، محمد (۱۴۲۸ه.ق). *تفسیر المنار*، قم، دارالذکر.
۱۳. سجادی، سیدجعفر (۱۳۵۷). *فرهنگ معارف اسلامی*، تهران، شرکت مولفان و مترجمان ایران.
۱۴. شریف لاهیجی، محمد بن علی (۱۳۷۳). تهران، دفتر نشر داد.
۱۵. شریفی، محمود و دیگران (۱۳۷۳). *فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیّه السلام*، ترجمه کتاب موسوعه کلمات الامام الحسین علیّه السلام، گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم، قم، نشر معروف.
۱۶. طباطبائی، سید محمد حسین (۱۴۱۱ه.ق). *المیزان فی تفسیر القرآن*، بیروت، موسسه الاعلمی للمطبوعات.
۱۷. طبرسی، احمد بن علی (۱۴۱۳ه.ق). *الاحتجاج*، قم، اسوه.
۱۸. عروسی الحویزی، شیخ عبد علی جمعه (۱۳۴۰). *نور الثقلین*، چهاردهم، قم، موسسه اسماعیلیان.

۱۹. عمید، حسن (۱۳۶۱). فرهنگ عمید، هفدهم، تهران، امیرکبیر.
۲۰. غزالی، ابوحامد (۱۳۸۴). *احیاء علوم الدین*، ترجمه مؤیدالدین محمد خوارزمی، پنجم، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۲۱. فارابی، ابونصر (۱۳۴۸). *احصاء العلوم*، ترجمه حسین خدیوجم، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
۲۲. *قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران*.
۲۳. کراجکی، محمد بن علی (۱۳۸۷). *کنز الفوائد*، قم، دار الذخائر.
۲۴. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۸۸هـ.ق). *اصول کافی*، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۲۵. مترجمان (۱۳۷۷). *تفسیر هدایت*، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی.
۲۶. متقی هندی (۱۴۰۹هـ.ق). *کنز العمال فی احادیث الاقوال و الافعال*، بیروت، مؤسسه الرساله.
۲۷. محقق نراقی (۱۴۱۰هـ.ق). *عوائد الایام*، تهران، مکتب الاعلام الاسلامی.
۲۸. محمد بن علی ابن بابویه (شیخ صدوق) (۱۴۰۴هـ.ق). *عیون اخبار الرضا*، بیروت، مؤسسه الاعلمی.
۲۹. محمدی ری شهری، محمد (۱۳۶۲). *میزان الحکمه*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
۳۰. مصطفوی، حسن (۱۳۸۰). *تفسیر روشن*، تهران، مرکز نشر کتاب.
۳۱. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۰). *تفسیر نمونه*، بیست و هفتم، تهران، انتشارات دارالکتب الاسلامیه.
۳۲. منتظری، حسینعلی (۱۴۰۸هـ.ق). *دراسات فی ولایه الفقیه*، قم، المرکز العالمی للدراسات الاسلامیه.
۳۳. نجفی، محمد حسن (بی تا). *جواهر الکلام*، تصحیح شیخ محمد آخوندی، بیروت، دارالکتب الاسلامیه.